**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی**

**آیةالله سیدمحمدمهدی میرباقری**

**جلسه شماره 77 به تاریخ 6/10/1400**

**تبیین اتبلائات برای سیر ایمان و ظرفیت حامل امر شدن – درجات سبقت و سرعت انسان، موجب درجات ایمان**

# مقام امامت و صاحب الامر بودن

بحث در روایات باب طبقات[[1]](#footnote-1) و تنقیح مقام امامت حضرت ابراهیم بود؛ ذیل آیه شریفه سوره مبارکه بقره بحث مربوط به امامت و هدایت به امر را بحث کردیم و بیان شد که امام صاحب الامر می شود و امر الهی در اختیار اوست و او ذیل فرمان الهی باید امر و نهی کند و امت را پیش ببرد. این امانت بزرگ الهی است که در اختیار او قرار می گیرد و اراده او امضاء می شود.[[2]](#footnote-2)

البته روشن است که امامت درجات دارد و حد تفویضی که به ائمه شده است متفاوت است و امامت نبی اکرم و اهل بیت ایشان قابل مقایسه با امامت انبیاء بنی اسرائیل نیست. در ضمن امامت که چنین مقام عظیمی است مقدمات و موخرات و توضیحاتی دارد که در روایات دیگری آمده است که کم کم در مباحث کتاب الحجه دیده خواهد شد. از مهمترین این روایات هم معتبره عبدالعزیز بن مسلم بود که امام رضا در مقابل مدعیان امامت حضرت، شئونی از امامت را بیان کردند.

# بررسی واژه ابتلاء در کلمات لغویون

اما بحث بعدی که در آیه شریفه دنبال می کنیم، بحث ابتلاء به کلمات است. عنوان بلا و ابتلاء در ادبیات دینی بحث مفصلی است که ما اینجا قصد نداریم مفصل وارد آن شویم و جای آن اینجا نیست؛ ولی به مقداری که به بحث ما ربط داشته باشد دنبال می کنیم.

این واژه از ریشه «بلو» است. در مصباح المنیر آمده: «بلاه اللّه بخير أو شرّ يبلوه بلوا، و أبلاه و ابتلاه ابتلاء: امتحنه‏» که اشتقاقات مجرد و مزید باب افعال و افتعال را به معنای واحد امتحان گرفتن گرفته است. این محل تامل است. لغوی وقتی نمی تواند فرق معنا را پیدا کند همه را به یک معنی می گیرد. و البته ادعا کرده است که موضوع آن می تواند هم خیر باشد و هم شر. این دقت درستی است که موضوع ابتلاء انسان می تواند نعمت باشد و می تواند سلب نعمت باشد. در آیه شریفه فرموده: «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ‏ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنا تُرْجَعُون‏»[[3]](#footnote-3) در جایی از انسان صبر از دست رفتن می خواهند و درجایی شکر نعمت.

در مقاییس اللغه گفته: « الأصل فيه نوع من الاختبار و يحمل عليه الإخبار أيضا. بلى الإنسان و ابتلى: من الامتحان و هو الاختبار، و يكون البلاء في الخير و الشرّ، و اللّه يبلى العبد بلاء حسنا و بلاء سيّئا، و هو يرجع الى هذا، لأنّ بذلك يختبر في صبره و شكره. و ممّا يحمل على هذا الباب قولهم: أبليت فلانا عذرا، أى أعلمته و بيّنته فيما بيني و بينه فلا لوم علىّ بعد. و يبليك: يخبرك» که چیزی بیشتر از حرف مصباح نیست و فقط اختبار را اضافه کرده است. در صحاح و لسان العرب هم شبیه هم حرف ها آمده است.

در مفردات راغب آمده: «بَلِيَ‏ الثوب‏ بِلًى‏ و بَلَاءً، أي: خلق، و منه قيل لمن سافر بِلْوُ سفر و بِلْيُ‏ سفر، أي: أبلاه السفر، و بَلَوْتُهُ‏: اختبرته كأني أخلقته من كثرة اختباري له‏... و سمي التكليف‏ بَلَاءً من أوجه؛ أحدها: أن التكاليف كلها مشاق على الأبدان، فصارت من هذا الوجه بلاء. و الثاني: أنّها اختبارات و لهذا قال اللّه عزّ و جل وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ‏ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبارَكُم‏... و إذا قيل: ابْتَلَى‏ فلان كذا و أَبْلَاهُ‏ فذلك يتضمن أمرين: أحدهما تعرّف حاله و الوقوف على ما يجهل من أمره، و الثاني ظهور جودته و رداءته، و ربما قصد به الأمران، و ربما يقصد به أحدهما، فإذا قيل في اللّه تعالى: بَلَا كذا و أَبْلَاهُ‏ فليس المراد منه إلا ظهور جودته و رداءته، دون التعرف لحاله، و الوقوف على ما يجهل من أمره إذ كان اللّه علّام الغيوب» یعنی معنای اختبار حال و ظهور جوهر درونی در معنای آن هست. نیز معنای پوسیده شدن و کهنه شدن. و اگر اختبار با این معنا همراه شده است زیرا امتحان و بررسی یک شیء سبب کهنگی و پوسیدگی آن می شود. نیز گفته اختبار الهی به معنای ظهور جوهر است و تعرف حال در نزد خدا معنایی ندارد.

اما در التحقیق مرحوم مصطفوی معنای وسیعی را ایجاد کرده اند و فرمودند: «أنّ الأصل الواحد فيها هو إيجاد التحوّل، أى التقلب و التحويل لتحصيل نتيجة منظورة، و هذا المعنى ينطبق على جميع مواردها و مصاديقها، من دون أن يتجوّز أو يتكلّف فيها. و أمّا الامتحان و الاختبار و الابتلاء و التجربه و التبيين و الأعلام و التعريف: فكلّ هذه معان مجازيّة و من لوازم الأصل و آثاره بحسب الموارد، إلّا أن‏ يلاحظ فيها قيود الأصل، من التحويل و تحصيل النتيجة» یعنی تغییری در چیزی ایجاد کردن که نتیجه اش بدنبال داشته باشد.

# حقیقت ابتلاء در مسیر تحمل امانات الهی

بنظر ما اگر معنای التحقیق درست هم باشد ولی در مورد ابتلاء انسان، روشن است که معنای اختبار و روشن شدن چیزی دارد. یعنی آن نتیجه مقصود در ابتلاء الهی همین است؛ کما اینکه در آیاتی به این معنا اشاره هم شده است. مثلا فرموده: «هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَني‏ أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» یا فرموده: «لِيَبْلُوَكُمْ‏ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلا»[[4]](#footnote-4) ولی اینکه مفردات و نیز مرحوم علامه طباطبائی فرمودند که در مورد خدا اختبار به معنی به فعلیت رسیدن قوه به فعل و ظهور و بروز ما فی الضمیر و باطن است؛ گفتیم این یک بروز و آشکاری جبری نیست بلکه یک فرآیند اختیاری است. یعنی بلاء برای انسان بستری است که در آنجا اختیار رشد می کند و خود را در مرحله دیگری بروز می دهد. لذا امتحانات بعدی برای انسان عاصی می تواند مسیر برگشت او هم باشد. ابتلاء صرفا فراهم کردن شرائط برای رویش جبری نیست مثل فراهم کردن شرائط برای رویش بذر. بلکه انسان در شرایط باید انتخاب جدیدی بکند و این بستر بلوغ و حرکت اختیار اوست. ما منکر معنای اظهار و آشکاری نیستیم ولی این اظهاری است که با اختیار رقم می خورد نه ظهور و بروز جبری امر باطنی.

لکن یک طرف این ابتلائات برای انسان رشد یافته ماموریت ها و امانت هایی است که خدا به دوش او می گذارد. یعنی خدا او را با این صحنه های مختلف رشد می دهد تا امانتی به او بدهد و او را هادی جریان عباد خود کند. همین آیه شریفه بوضوح بیان کرده است که طریق رسیدن جناب ابراهیم به این مقامات و در انتها هم به امامت مسیر ابتلائات الهی بوده است. انسان تا اختیارش رشد نکند و ظرفیتی در او ایجاد نشود خدا امانات خود را به او نخواهد سپرد. علم و نبوت و رسالت و امامت اینها امانت های خداست.

در روایات مکرری این تعبیر بیان شده است که ابتلاء و امتحان الهی انسان را برای ایمان یا تقوی آماده می کند و بعد این حقائق به انسان داده می شود. در صحیحه سدیر صیرفی در کتاب معانی الاخبار فرموده: «أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ‏ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ‏ أَبِي الْبِلَادِ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مِنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُقِرُّ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَقَالَ إِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُقَرَّبِينَ وَ غَيْرَ مُقَرَّبِينَ وَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُرْسَلِينَ وَ غَيْرَ مُرْسَلِينَ وَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مُمْتَحَنِينَ وَ غَيْرَ مُمْتَحَنِينَ فَعَرَضَ أَمْرَكُمْ هَذَا عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَلَمْ يُقِرَّ بِهِ إِلَّا الْمُقَرَّبُونَ وَ عَرَضَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ فَلَمْ يُقِرَّ بِهِ إِلَّا الْمُرْسَلُونَ وَ عَرَضَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فَلَمْ يُقِرَّ بِهِ إِلَّا الْمُمْتَحَنُون‏»[[5]](#footnote-5) یعنی درجات بالای ولایت به کسی داده می شود که با امتحانات الهی سیر کرده است و قلب او برای این حد از ایمان آماده شده باشد. این ایمان و امر وقتی به کسی داده می شود، او امین دانسته شده و حامل آن شده است و در ظرف خود خلیفه الهی می شود.

در سوره مبارکه حجرات به نحو دیگری همین بحث اشاره شده است. فرموده: «إِنَّ الَّذينَ يَغُضُّونَ‏ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولئِكَ الَّذينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى‏ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظيم‏»[[6]](#footnote-6) این آیه در مقابل کسانی است که در برابر نبی اکرم(ص) «رفعت صوت» یا «جهر به قول» دارند. اینها کسانی هستند که به نحوی خود را مقدم بر رسول می دانند. کسانیکه صدای خود را مقابل حضرت بالا می بردند و یا جهر به قول دارند و خیال می کنند حرفی دارند که بدرد رسول می خورد و او آگاه به آن حرف ها نیست.

در مقابل کسانی هستند که «غض صوت» در مقابل حضرت دارند و برای خود در مقابل حضرت چیزی قائل نیستند. اینها کسانی هستند که از رسول می گیرند و حاملین علم حضرت می شوند. این حال و اوج خضوع در مقابل نبی اکرم همان است که انسان به مقام ممتحن در ایمان یا تقوی رسیده است و تسلیم محض حضرت است. اینکه انسان اینطور به مقام بزرگ ممتحن در تقوی برسد این با ریاضاتی حاصل می شود و نکته کلیدی آن هم تسلیم خدا و رسول بودن است.

# درجه عبور از ابتلائات در انبیاء و رسل

البته این نکته قابل دقت است که درجات انسان در شکل عبور از ابتلائات الهی است که درجات ایمان و تقوی را مشخص می کند و کسی که در بالاترین درجات اخذ امانت الهی است، حتماً شکل امتحانات و امتثال و اطاعت او متفاوت بوده است. در صحنه ها و امتحانات انسان باید با سرعت و سبقت حرکت کند و کیفیت امتثال عبد حتماً در درجات انسان تاثیر دارد. اینکه در روایات صراط دارد که عده ای روز قیامت با سرعت و مثل برق از روی صراط عبور می کنند و عده ای کندی دارند و جهنم سهمی از آنها برمی دارد و بعد عبور می کنند، اینها ثمرات شکل ورود انسان در معرکه ها و صحنه هاست.

وقتی کسی با سرعت و بدون کندی و بطء از این صحنه ها عبور می کند حتماً متفاوت است با کسیکه در امتحانات الهی با تاخیر و زمین خوردن ها و تسویف و... عبور کرده است. سرعت در صحنه ها یعنی فرصت را غنیمت شمردن و شتاب به سمت طاعت. یعنی از قبل خود را آماده صحنه ها کردن.

وقتی کسی در مقام امتثال و طاعت، اهل سبقت است و پیشگام صحنه های الهی است این نشان دهنده درجه دیگری از ایمان و ظرفیت در اوست. سبقت آن است که در صحنه هایی که کسی جرات رفتن ندارد و راه های نرفته است پا می گذارد. مانند صحنه هایی در جنگ ها و... که رسول خدا استنصار می کرد و مکرر امیرالمومنین پیشگام همهگان در صحنه بود. حتی در جاهایی رسول خدا به امیرالمومنین اجازه میدان نمی دانند تا معلوم شود که آیا فرد دیگری هم مشتری این صحنه ها هست یا خیر.

در روایات بحث درجات انبیاء قبلاً این بحث را اشاره کردیم که درجات انبیاء به ایمان آنهاست و این به درجه سبقت آنها در معرکه ها و فتنه هاست.[[7]](#footnote-7) این فتنه ها یک تجلی در عوالم قبل داشته است که در عالم ذر آتشی بود و دستور به ورود داده شد و سابقین بودند که اولیاء الهی شدند و بار امانت بدوش آنها قرار گرفت. ابتدا هم نبی اکرم و اهل بیت بودند که وارد این آتش شدند و لذا عهد و میثاق آنها از بقیه انبیاء گرفته شده است. فرموده بود: «ثُمَّ رَفَعَ لَهُمْ نَاراً فَقَالَ ادْخُلُوهَا بِإِذْنِي فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا مُحَمَّدٌ ثُمَّ اتَّبَعَهُ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ أَوْصِيَاؤُهُمْ وَ أَتْبَاعُهُم‏»[[8]](#footnote-8)

لذا اگر کسی مثل حضرت ابراهیم به سطح تحمل امر ولایت و امانت الهی ذیل نبی اکرم رسیده است، این با ابتلائات بزرگی بوده است و ایشان این امتحان ها را باسبقت و سرعت طی کرده است. اینطور است که ظرفیت ها و رشد و بلوغ اراده ها رخ می دهد به شکلی نه وحی الهی در اختیار قرار گیرد بلکه صاحب امر شود و اراده او مورد امضاء خدا باشد. والحمدالله...

1. - الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 175 [↑](#footnote-ref-1)
2. - تعبیر به صاحب الامر خود بحثی است که باید روایات دنبال شود ولی در روایات ذیل بحث تنزل امر در عالم در سوره طلاق روایات به این مقام امام اشاره کرده است. در صحیحه حسین بن خالد فرموده: «حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا قَالَ قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ‏ وَ السَّماءِ ذاتِ الْحُبُكِ‏، فَقَالَ هِيَ: مَحْبُوكَةٌ إِلَى الْأَرْضِ وَ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ. فَقُلْتُ: كَيْفَ تَكُونُ مَحْبُوكَةً إِلَى الْأَرْضِ وَ اللَّهُ يَقُولُ‏ رَفَعَ السَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ‏ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها فَقُلْتُ بَلَى فَقَالَ ثَمَّ عَمَدٌ وَ لَكِنْ لَا تَرَوْنَهَا قُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ فَبَسَطَ كَفَّهُ الْيُسْرَى ثُمَ‏ وَضَعَ الْيُمْنَى عَلَيْهَا فَقَالَ: هَذِهِ أَرْضُ الدُّنْيَا وَ السَّمَاءُ الدُّنْيَا عَلَيْهَا فَوْقَهَا قُبَّةٌ وَ الْأَرْضُ الثَّانِيَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَ السَّمَاءُ الثَّانِيَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ وَ الْأَرْضُ الثَّالِثَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ وَ السَّمَاءُ الثَّالِثَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ وَ الْأَرْضُ الرَّابِعَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ وَ السَّمَاءُ الرَّابِعَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ وَ الْأَرْضُ الْخَامِسَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَ السَّمَاءُ الْخَامِسَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ وَ الْأَرْضُ السَّادِسَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ وَ السَّمَاءُ السَّادِسَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ وَ الْأَرْضُ السَّابِعَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ السَّادِسَةِ وَ السَّمَاءُ السَّابِعَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ وَ عَرْشُ الرَّحْمَنِ تَبَارَكَ اللَّهُ فَوْقَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَ‏. فَأَمَّا صَاحِبُ الْأَمْرِ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ وَ الْوَصِيُّ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ قَائِمٌ هُوَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّمَا يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ إِلَيْهِ مِنْ فَوْقِ السَّمَاءِ مِنْ بَيْنِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ قُلْتُ: فَمَا تَحْتَنَا إِلَّا أَرْضٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ: مَا تَحْتَنَا إِلَّا أَرْضٌ وَاحِدَةٌ وَ إِنَّ السِّتَّ لَهُنَّ فَوْقَنَا» تفسير القمي، ج‏2، ص: 328. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره مبارکه انبیاء آیه 35. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره مبارکه نمل آیه 40 و سوره مبارکه هود آیه 7 و سوره مبارکه ملک آیه 2. [↑](#footnote-ref-4)
5. - معاني الأخبار، ص: 407 [↑](#footnote-ref-5)
6. - سوره مبارکه حجرات آیه 3 [↑](#footnote-ref-6)
7. - الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص: 40. روایت ابوعمر زبیری را قبلاً مفصل بحث کردیم که معیار ایمان به سبقت است و شدت و زیادی عمل معیار ایمان نیست. سبقت است که درجه را نشان می دهد. [↑](#footnote-ref-7)
8. - الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص: 11. در صفحه 8 از کافی به همین آدرس روایاتی با همین مضمون هست که برای تکمیل بیشتر می توان مراجعه کرد. [↑](#footnote-ref-8)